

بررسی جلوه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری شکلی

بهاره قبادی بیگوند

گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، کنگاور، ایران

چکیده

یکی از ارکان اساسی عدالت ترمیمی، فرایند ترمیمی است. اشکال این فرایند، همانطور که در اعلامیه‌ی اصول اساسی استفاده از برنامه‌های عدالت ترمیمی در قلمرو کیفری ذکر شده است؛ شامل میانجیگری، صلح و ساز، نشست‌ها و محافل تعیین مجازات می‌گردد. با مراجعه به حقوق کیفری شکلی ایران، مشاهده می‌شود که برخی از اشکال فرایند ترمیمی از جمله محافل تعیین مجازات در این نظام وجود ندارد و مصادیق موجود را می‌توان به نوعی میانجی‌گری به معنای عام کلمه، نام نهاد. میانجی‌گری را می‌توان به دو لحاظ مورد تقسیم بندی قرار داد. نخست، به لحاظ مراحل فرایند کیفری و دیگری به لحاظ شیوه‌های آن. قانون‌گذار کیفری پس از حدوداً ۴۷ سال که از پذیرش برنامه‌های میانجی‌گری در کشورهای غربی می‌گذرد با تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری گامی بزرگ در جهت پذیرش میانجی‌گری برداشت. ناکارایی مجازات‌های معین در نظام عدالت کیفری سبب شد راهکارهایی جایگزین جهت حل و فصل دعاوی ارائه گردیده است. از جمله این راهکارها، میانجی‌گری و حل و فصل دعاوی از طریق مذاکره و صلح و سازش می‌باشد که این امر به تازگی در ماده ۸۲ قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مورد پذیرش قرار گرفته است، و عملاً از سیاست مشارکت جامعه مدنی جهت حل و فصل اختلافات کیفری، تحت نظارت دستگاه قضایی بهره گرفته است. این مقاله با هدف تعیین جلوه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری شکلی به صورت توصیفی تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه‌ای به رشته تحریر درآمده است.

واژه‌های کلیدی: عدالت ترمیمی، حقوق کیفری شکلی، صلح و سازش، میانجیگری.

مقدمه

راهبرد عدالت ترمیمی که به دنبال شناسایی نقش بزه‌دیده در فرآیند پاسخ‌دهی به بزه کاری است، در این زمانه به صورت جدی مورد توجه سیاست‌گذاران جنایی قرار گرفته است. چنان‌که؛ در پرتو این توجه شماری از انواع پاسخ‌های سامانه عدالت کیفری با ماهیت ترمیمی / جبران‌کننده پیش‌بینی می‌شوند. در واقع تحت تأثیر این راهبرد، واکنش‌های ترمیمی هم در کنار سایر ضمانت اجراها وارد پهنه عدالت کیفری شده‌اند تا بر این اساس کارگزاران عدالت کیفری مناسبت از هر یک از آنها برای پاسخ‌دهی به بزهکاری استفاده کنند. بهره‌گیری از پاسخ‌های ترمیمی در عرصه آیین دادرسی کیفری انکارناپذیر شده است. به هر رو، وضعیت ویژه و مصلحت‌های این دسته از متهمان تصمیم‌گیران سیاست جنایی را بر آن داشته است تا این نوع پاسخ‌ها که بر روا داری کیفری استوار می‌باشد، را تا آنجا که امکان‌پذیر است، به رسمیت بشناسند. در پهنه سیاست جنایی ایران نیز جلوه‌هایی از این توجه خصوصاً در دهه گذشته مشاهده می‌شود. که در این مقاله تلاش شده است که این جلوه‌ها را مورد بررسی و مدائنه قرار می‌گیرد.

۱- عدالت ترمیمی

از آنجا که شناخت دقیق جلوه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری شکلی در گرو آشنایی نسبی با پیشینه و مفهوم عدالت ترمیمی است، لذا در این قسمت به بررسی تاریخیچه و مفهوم عدالت ترمیمی می‌پردازیم.

۱-۱- تاریخچه عدالت ترمیمی

در رابطه با پیشینه عدالت ترمیمی، دو دیدگاه کلی وجود دارد. برخی از محققان، تاریخچه عدالت ترمیمی را به قدمت تاریخ زندگی بشر می‌دانند. برای نمونه، جان براث ویت، عدالت ترمیمی را به عنوان الگوی برجسته عدالت جنایی در سراسر تاریخ بشر و برای همه مردم جهان مطرح می‌نماید. (برث ویت، ۱۳۸۵ : ۵۲۷ و ۵۲۸). استدلال این دسته از محققان این است که در طول تاریخ زندگی بشر سنت‌های ترمیمی اجراء می‌شدند و حلّ و فصل اختلاف از طریق برنامه‌های قومی و قبیله‌ای که منتهی به سازش و مصالحه می‌گردید، انجام می‌شد. در همین رابطه، المار ویت کمپ مدعی است که خونخواهی به ندرت در میان جوامع اسکیمویی حتّی در موارد قتل عمد صورت می‌گرفت و این موضوع ناشی از قابلیت این جوامع برای حلّ و فصل اختلافات بود. به نظر ایشان ابداع عبارت «ترمیم و جبران» توسط آلبرت اگلاش مطابق با عرف‌ها و سنت‌های جوامع اسکیمویی بود. ایشان تاریخچه عدالت ترمیمی را از زمان تشکیل اجتماعات انسانی قلمداد می‌نماید. (Weitekamp, 1991: 81). ایرادی که بر این دیدگاه وارد است این است که گرچه برنامه‌های ترمیمی در جوامع بومی وجود داشته است، ولی رویکرد سزادهی و انتقام‌جویانه به طور گسترده‌ای مورد استفاده این عطف سابقه عدالت ترمیمی در مفهوم نوین به تاریخ تشکیل اجتماعات «جوامع بود. بنابراین انسانی اغراق‌آمیز بوده و ناشی از مطالعه سطحی‌نگرانه مردم‌شناسی

و استفاده گزینشی از مثال‌های تاریخی است». (Sylvester, 1996: 12) مثال‌های تاریخی ترمیم و حل و فصل اختلافات از طریق گفتگو، حاکی از تاریخچه عدالت ترمیمی نیست. هدف محققینی که سابقه این نظریه را به قدمت تاریخ زندگی بشر و تشکیل اجتماعات انسانی می‌دانند، این است که به رویکردهای این پارادایم جدید مشروعیت بخشند تا ترویج برنامه‌های عدالت ترمیمی و سیاست‌گذاری ایده‌های این نظریه تسهیل یابد. عدالت ترمیمی به عنوان یک رویکرد نوین در عدالت کیفری در دهه ۱۹۷۰ میلادی ظهور کرد. اولین کسانی که از این اصطلاح استفاده کردند آلبرت اگلاش و آربارنت بودند. اگلاش که از او تحت عنوان واضع اصطلاح عدالت ترمیمی یاد می‌شود، در سال ۱۹۷۷ در مقاله‌ای تحت عنوان «استرداد خلاق» بر ضرورت توجه به عدالت ترمیمی تأکید کرد (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۷). آر. بارنت در همین سال در آمریکا تحت عنوان مقاله‌ای به نام «ترمیم: پارادایم نوین عدالت کیفری»^۱ در نشریه‌ای به نام «Ethics»، عدالت ترمیمی را تشریح و تبیین نمود. در همین سال «نیل کریستی»^۲ تروژی با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «اختلاف‌ها به عنوان دارایی»^۳ اختلاف برخاسته از جرم را به «دارایی و مال»، بزه‌دیده و بزه‌کار تشبیه نمود که توسط مقامات عدالت کیفری و مقامات عمومی جامعه به سرقت رفته است و بایستی به مالک اصلی آن بازگردانده شود. در سال ۱۹۸۵ «هوارد زهر»^۴ به عنوان یکی از پیشگامان اصلی ترمیمی طی یک مقاله کوتاهی تحت عنوان «عدالت ترمیمی - عدالت سزادهی»^۵ مدل جامع عدالت ترمیمی را تشریح نمود. مطالعات هوارد زهر در این سال نشان داد که نمونه و نسخه فعلی عدالت کیفری که در حال حاضر ما آن را طبیعی انگاشته و منطقی می‌دانیم در حقیقت تحول عمومی نظریه‌های کلاسیک عدالت کیفری، تنها در طول دو قرن اخیر بوده است (عباسی، ۱۳۸۲، صص ۵۸-۵۹). اولین برنامه عدالت ترمیمی در قالب برنامه‌های ایجاد سازش میان بزه‌دیده با بزه‌کار نیز در سال ۱۹۷۴ میلادی در کانادا تحت حمایت کلیسای محلی منونیت و با استفاده از روش میانج‌گری و ملاقات چهره به چهره بزه‌دیده بزه‌کار اجراء شد (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۷۲) که هم‌اکنون با توجه به استقبال گسترده از برنامه‌های عدالت ترمیمی در اروپا، آمریکا، کانادا، نیوزیلند و استرالیا، این رویکرد در حال جهانی شدن است.

۱-۲ مفهوم عدالت ترمیمی

محققین و جرم‌شناسان از عدالت ترمیمی تعاریف متعددی را ارائه نموده‌اند. با این وجود، تا کنون تعریف جامع و مانعی از این مفهوم ارائه نشده و هیچ اتفاق نظری در خصوص تعریف آن وجود ندارد. هوارد زهر با تأکید بر کارکرد عدالت ترمیمی آن را این گونه تعریف می‌کند: «عدالت ترمیمی فرایندی است برای

- 1- Restoration a new paradigm of criminal justice
- 2- Nils Christie
- 3- Conflicts as property
- 4- Howard Zahr
- 5- Retributive Justice- Restorative Justice
- 6- Mennonite

درگیر نمودن کسانی که سهمی در یک جرم خاص دارند- تا آنجا که امکان‌پذیر است تا به طریق جمعی نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان‌ها و تعهدات جهت التیام و بهبود بخشیدن و راست گرداندن امور به اندازه‌ای که امکان‌پذیر است، اقدام نمایند» (غلامی، ۱۳۸۵: ۸). مارتین رایت^۱ انگلیسی نیز عدالت ترمیمی را این گونه تعریف می‌کند: «عدالت ترمیمی عدالتی است که تلاش می‌کند که بین منافع بزه دیده و جامعه و نیاز به بازپذیری اجتماعی بزهکار توازن و تعادل ایجاد نماید و می‌کوشد که ترمیم و بهبود وضعیت بزه‌دیده را تا حد امکان عملی ساخته و در این مسیر تمام اشخاصی را که به نحوی در حادثه مجرمانه نفعی دارند، (مانند بزه‌دیده، بزهکار و وابستگان آنها و نمایندگان جامعه و مقامات عدالت کیفری) به مشارکت فعال و سازنده برای ایجاد چنین توازانی فرا می‌خواند» (عباسی، ۱۳۸۲: ۵۷). از نظر هلن بوئن^۲ «عدالت ترمیمی بزه را نوعی تخطی نسبت به مردم و روابط میان آنها می‌داند. این فرایند تعهداتی را به وجود می‌آورد تا از آن طریق مسائل سامان یابند. عدالت ترمیمی، بزه‌دیده، بزهکار و جامعه را درگیر جستجویی در جهت یافتن راهکارهایی برای کمک به ترمیم، آشتی و ایجاد اطمینان‌خاطر می‌نماید» (شیری، ۱۳۸۵: ۲۲۹). یکی از تعاریفی که در عین اختصار، واجد خصائص و اهداف عدالت ترمیمی می‌باشد، تعریفی است که تونی مارشال^۳ ارائه نموده است. از نظر وی، «عدالت ترمیمی فرایندی است که در آن کلیه کسانی که در خصوص یک جرم خاص سهمی دارند گرد هم می‌آیند تا به طور جمعی درباره چگونگی برخورد با آثار و نتایج جرم و مشکلات ناشی از آن برای آینده تصمیم گرفته، راه‌حلی یابند» (غلامی، ۱۳۸۵: ۹).

با دقت در تعریف فوق می‌توان به پنج ویژگی کلیدی منتج از آن به شرح ذیل اشاره نمود:

۱) عدالت ترمیمی دعوتی است به مشارکت کامل و اتفاق نظر و اجماع: این امر بدان معناست که بزه‌دیدگان و بزهکاران اصولاً درگیر موضوع می‌شوند. با وجود این، کسان دیگری که احساس می‌کنند منافع آنها نیز تحت تأثیر واقعی مجرمانه قرار گرفته است (به عنوان مثال همسایگانی که به طور غیرمستقیم تحت تأثیر جرم قرار گرفته اند) نیز می‌توانند مشارکت نمایند. دعوت به مشارکت با تأکید بر منافع و فواید حاصل از دخالت و درگیری، داوطلبانه است.

۲) عدالت ترمیمی در جستجوی آن است که آنچه را که نقض شده است، بهبود بخشد: پرسش محوری در هر فرایند عدالت ترمیمی این است که بزه‌دیده به چه چیزی نیازمند است تا بهبود یابد و خود را بازیافته، احساساً آرامش و امنیت مجدد نماید. ممکن است بزه‌دیدگان نیازمند اطلاعاتی باشند. آنان ممکن است نیازمند آن باشند که سریعاً خشم خود را نسبت به کسی که به آنان ضرر و زیانی وارد کرده است ابراز نمایند. آنان ممکن است نیازمند جبران و ترمیم زیان وارده باشند. بزهکاران نیز ممکن است

1- Martin Wright

2- Helen Bowen

3- Tony Marshall

بخواهند جهت بهبود شرایط اقدام کنند. آنان می‌خواهند از احساس گناه و ترس رهایی یابند و برای ترمیم و بازسازی آنچه در نتیجه‌ی جرم از بین رفته است، نیازمند فرصتی می‌باشند.

۳) عدالت ترمیمی در جستجوی ایجاد احساس پاسخگویی کامل و مستقیم است: بزهکاران باید با کسانی که به آنان ضرری وارد کرده‌اند، روبه‌رو گردند و ملاحظه نمایند که اقدامات آنان چگونه منجر به ضرر و زیان دیگری شده است. آنان باید در مورد رفتار خود توضیح دهند تا بزه دیده و جامعه بتوانند آن را درک کنند. بزهکاران باید گام‌هایی را در جهت ترمیم زیان‌های ناشی از جرم بردارند.

۴) عدالت ترمیمی در جستجوی بازگرداندن وحدت و هماهنگی به آن چیزی است که در نتیجه‌ی جرم گسسته شده است: جرم موجب ایجاد نوعی تقسیم‌بندی و انشقاق میان مردم (تقسیم افراد به بزهکار و بزه دیده) و نیز نوعی گسستگی در جامعه‌ی محلی است. این انشقاق یکی از مهم‌ترین زیان‌های ناشی از ارتکاب جرم است. فرایندهای ترمیمی اقداماتی برای ایجاد آرامش و توافق میان بزهکار و بزه دیده و بازگرداندن هردوی آنها به جامعه است. رویکرد ترمیمی معتقد است که نقش‌های بزه دیده و بزهکار باید موقتی باشد نه دائم. هرکدام از آنها باید به آینده‌ای که از گذشته‌ای توأم با خاطره جرم رهاست، رهنمون گردند و بیش از آن در جنبه‌ی جرمی که مرتکب شده (مجرم) یا متحمل شده است (بزه دیده) نباشند.

۵) عدالت ترمیمی در جستجوی تقویت جامعه محلی جهت پیشگیری از زیان جرم در آینده است: جرم موجب ایجاد ضرر و زیان است. اما علاوه بر این، جرم آشکارکننده‌ی شرایط ناعادلانه‌ی قبل از وقوع آن نیز هست. این وضعیت می‌تواند به ایجاد کشمکش و درگیری طولانی میان بزهکار و بزه دیده منجر شود. به گونه‌ای که در بروز رفتار مجرمانه نیز نمود یافته است. این شرایط ممکن است ناشی از یک وضعیت ساختاری، در قالب نابرابری اقتصادی یا نژادی باشد. این امر گرچه برای بزهکاری عذری جهت توجیه ارتکاب جرم نیست، اما باید برای تقویت جامعه و در نتیجه ایجاد امنیت بیشتر در آن مورد توجه قرار گیرد (غلامی، در؛ نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۷: ۷۲۵-۷۲۴؛ و غلامی، ۱۳۸۵: ۱۱-۹).

۲- فرایندهای عدالت ترمیمی در قوانین و مقررات کیفری شکلی

یکی از ارکان اساسی عدالت ترمیمی، فرایند ترمیمی است. اشکال این فرایند، همانطور که در اعلامیه‌ی اصول اساسی استفاده از برنامه‌های عدالت ترمیمی در قلمرو کیفری ذکر شده است؛ شامل میانجی‌گری، صلح و ساز، نشست‌ها و محافل تعیین مجازات می‌گردد. با مراجعه به حقوق کیفری ایران، مشاهده می‌شود که برخی از اشکال فرایند ترمیمی از جمله محافل تعیین مجازات در این نظام وجود ندارد و مصادیق موجود را می‌توان به نوعی میانجی‌گری به معنای عام کلمه، نام نهاد. در این قسمت جلوه‌های میانجی‌گری توسط خود دادسرا با توجه به مقررات شکلی در قسمت اول و نهاد های مورد نظر دادسرا در جهت اعمال

میانجی‌گری در مقررات شکلی در حقوق کیفری ایران را در قسمت دوم مورد بررسی قرار می‌دهیم. با این توضیح که برخی از مقرراتی که ذکر می‌شوند، ناظر به خود میانجی‌گری است و برخی دیگر ناظر به مواردی است که می‌تواند، ظرفیتی برای اعمال میانجی‌گری به حساب آید.

۱-۲ میانجی‌گری کیفری توسط نهاد دادسرا

به دلیل وجود بن‌مایه‌های قومی میانجی‌گری در آداب و رسوم ایرانیان و وجود علقه‌های قومی و قبیله‌ای و تاثیر شیوه‌های کدخدا منشانه در حل و فصل اختلافات، میانجی‌گری همواره مورد توجه قانون‌گذار ما بوده و سعی بر آن بوده است تا قالب‌های درون نظام کیفری سنتی، در برخی موارد، شکسته شود و متصدیان این نظام با در نظر گرفتن قواعد عرفی سازشگرانه و با استفاده از سنن ریش سفیدی و کدخدا منشی اختلافات میان بزه‌دیده و بزه‌کار را حل کنند. در طول مدت قانونگذاری کیفری به شیوه مدرن، این امر با شیوه‌های متفاوت مورد توصیه‌ی قانونگذار قرار گرفته است. از این رو برای تشریح این شیوه‌ها، روش بررسی تاریخی را در پیش می‌گیریم و آنها را به ترتیب زمان تصویب و اجرا مورد بررسی قرار می‌دهیم. با الهام از مقررات «قانون مربوط به تشکیل دادگاه‌های سیار» مصوب ۱۳۳۷، «قانون تشکیل دادگاه‌های سیار» در سال ۱۳۶۶ به تصویب رسید، که مقررات آن شباهت بسیار زیادی با مقررات قانون سابق داشت. مطابق قانون جدید، این دادگاه هم در امور مدنی صلاحیت رسیدگی داشتند و هم در امور کیفری. البته صلاحیت آنها در امور مدنی، محدود به دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی دو و در امور کیفری، محدود به دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه‌های کیفری دو بود. قانون اخیر، در امور مدنی به صراحت در ماده‌ی ۳ مقرر کرده بود: «دادگاه با توجه به اصول و قوانین موجد حق و قواعد مربوط به آیین دادرسی، باید تا حد امکان سعی کند، اختلافات طرفین را از طریق سازش حل و فصل نماید و در غیر این صورت، حکم صادر کند.» اما با توجه به ماده‌ی ۷ می‌توان گفت که برقراری صلح و سازش در امور کیفری نیز مورد تاکید بوده است. این ماده مقرر می‌دارد: «دادگاه می‌تواند جهت صلح و سازش، تحقیقات و یا ابلاغ و احضار، از افراد معتمد محل و یا نهادها و دستگاه‌ها و یا شوراهای اسلامی محل، استفاده نماید.» این ماده به صراحت مشخص نمی‌کند که صلح و سازش مد نظر آن در امور مدنی است یا کیفری. می‌شود این گونه استنباط کرد که در هر دو مورد می‌توان به ایجاد صلح و سازش پرداخت؛ هر چند که نمی‌توان تفسیر مخالف آن را نیز با قاطعیت رد کرد. با این حال، تصریح اینکه این امر در امور کیفری نیز مجاز است، این ابهام را برطرف می‌کرد. به علاوه چنانچه مشاهده می‌شود، دادگاه می‌تواند علاوه بر ایجاد صلح و سازش میان طرفین، این امر را از نهادها و دستگاه‌های دیگر نیز مطالبه کند. در صورتی که دادگاه خود به این امر پیردازد با میانجی‌گری درون سیستمی و در صورتی که دادگاه این امر را از دستگاه‌های دیگر بخواهد، با میانجی‌گری تفویضی، مواجه هستیم.

بعدها و پس از تصویب قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳، نیاز به تصویب مقررات جدیدی در مورد آیین دادرسی کیفری احساس گردید. از این رو در سال ۱۳۷۸، قانون گذار، قانونی به نام «قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری» را وضع کرد که در آن مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری مقرر شده بود و در واقع جایگزینی برای قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ بود. با مراجعه به این قانون، جلوه هایی از میانجی گری درون سیستمی قانون سابق مشاهده می شود. ماده ی ۱۹۵ قانون مصوب ۱۳۷۸؛ همانند ماده ی ۲۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب به نقش سازشگرانه ی دادگاه در ایجاد صلح و سازش میان طرفین دعوا اشاره می کند. توضیح آنکه با توجه به تصویب قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب و حذف دادرسی، تعقیب و تحقیقات مقدماتی در دادگاه انجام می شد. ولی به نظر می رسد، ماده ی مذکور ناظر به موردی است که مرحله ی تحقیقات مقدماتی به ایان رسیده و دادگاه در مرحله ی دادرسی به سر می برد. عبارت «و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود رسیدگی و رأی مقتی صادر خواهد نمود» نیز این استنباط را تقویت می کند. هم اینک و با احیاء دادرسی در سیستم قضایی کشور، تکلیف مقرر در این ماده، هم برای نهاد دادرسی و هم برای دادگاه متصور است. علاوه بر ماده ی فوق، ماده ی ۱۷۷ همین قانون، نهاد جدیدی را تاسیس کرده است که «ترک تعقیب» نام دارد. این نهاد که مشابه تاسیس سابقه دار «گذشت» است، در تبصره ی ۱ این ماده گنجانده شده است. مطابق این تبصره: «در صورت درخواست مدعی مبنی بر ترک محاکمه، دادگاه قرار ترک تعقیب را صادر خواهد کرد. این امر مانع از طرح شکایت مجدد نمی باشد.» همانطور که مشاهده می شود، تفاوت این تاسیس با گذشت در آن است که، مطابق قواعد کلی گذشت باید منجر باشد و به گذشت مشروط ترتیب اثر داده نمی شود. اما در ترک تعقیب، شاکی می تواند بدون آنکه حق شکایت مجدد خود را از دست بدهد، ترک محاکمه را از دادگاه خواستار شود.

این نهاد، در جرایم قابل گذشت مطرح می شود و در صورتی که جرم، غیرقابل گذشت باشد دادگاه به رسیدگی خود ادامه خواهد داد. آنچه مؤید این نظر است، بند ب همین ماده است که عنوان می کند: «در غیرموارد فوق چنانچه اصحاب دعوا حاضر باشند و درخواست مهلت نکنند و یا دادگاه استعمال را موجه تشخیص ندهد و یا در خصوص حقوق الناس، مدعی درخواست ترک محاکمه ننماید با تشکیل جلسه ی رسمی، مبادرت به صدور رأی می کند.» در ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ توجه خاصی به مسئله صلح و سازش شده است و بیان می کند در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است، مقام قضایی می تواند به درخواست متهم و موافقت بزه دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین مقام قضایی می تواند برای حصول سازش بین طرفین،

۱- ماده ۱۹۵: در اموری که ممکن است با صلح طرفین قضیه خاتمه پیدا کند دادگاه کوشش لازم و جهد کافی در اصلاح ذات البین به عمل می آورد و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود، رسیدگی و رأی مقتضی صادر خواهد نمود.

موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد. مدت میانجی‌گری بیش از سه ماه نیست. مهلت‌های مذکور در این ماده در صورت اقتضاء فقط برای یک‌بار و به میزان مذکور قابل تمدید است. اگر شاکی گذشت کند و موضوع از جرایم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می‌شود. در سایر موارد، اگر شاکی گذشت کند یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می‌تواند پس از اخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در این صورت، مقام قضایی متهم را با رعایت تبصره‌های ماده (۸۱) این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورهای موضوع ماده مذکور می‌کند. همچنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و تعقیب را ادامه می‌دهد. بازپرس می‌تواند تعلیق تعقیب یا ارجاع به میانجی‌گری را از دادستان تقاضا نماید. در ماده ۱۹۲ همان قانون بیان گردیده است تحقیق از شاکی و متهم غیرعلنی و انفرادی است مگر در جرایم قابل گذشت که به آنها در دادسرا حتی‌الامکان به‌صورت توافقی رسیدگی می‌شود و بازپرس مکلف است در صورت امکان، سعی در ایجاد صلح و سازش و یا ارجاع امر به میانجی‌گری نماید. در همین راستا می‌توان عنوان کرد که یکی از ظرفیت‌های مناسب برای اعمال میانجی‌گری کیفری، موقعیتی است که ماده فوق‌الذکر برای قاضی فراهم می‌آورد. بدین معنا که قاضی می‌تواند با مطمئن ساختن بزه دیده از این که حقوق او با ترک تعقیب از بین نمی‌رود؛ او را وارد فرایند میانجی‌گری کند و به حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف بپردازد. این اقدام می‌تواند علاوه بر آنکه صلح و سازش میان طرفین را به دنبال داشته باشد، باعث کوتاه و آسان شدن فرایند طولانی و پرهزینه عدالت کیفری سنتی گردد. از این رو اگر قضات بتوانند با آگاهی، از این ظرفیت ترمیمی استفاده کنند، از تراکم پرونده‌ها جلوگیری شده و علاوه بر آن حقوق بزه‌دیده نیز به خوبی حفظ می‌شود. بدیهی است که تلاش برای ایجاد صلح و سازش میان طرفین و ایجاد زمینه برای ترک دعوا از سوی شاکی، می‌تواند توسط افرادی خارج از نظام قایمی صورت گیرد که در این صورت ما با میانجی‌گری تفویضی روبه‌رو هستیم.

قبلاً نیز عنوان گردید که میانجی‌گری می‌تواند هم در مرحله تحقیقات، هم مرحله رسیدگی و هم اجرای حکم به عمل آید و این ماده می‌تواند زمینه ساز نوعی میانجی‌گری کیفری در مرحله اجرای حکم باشد. نکته‌ی دیگری که در این ماده وجود دارد آن است که این نوع میانجی‌گری در جرایم غیرقابل گذشت پیش‌بینی شده است. بنابراین می‌بینیم که علاوه بر جرایم قابل گذشت که عموماً مجرا و محل اعمال عدالت ترمیمی است، در جرایم غیرقابل گذشت و حتی در مرحله اجرای اجرای حکم نیز می‌توانیم از سازوکارهای ترمیمی استفاده کنیم. مطلب دیگری که در زمینه میانجی‌گری توسط نهاد دادسرا بعد از انقلاب قابل طرح و بررسی است؛ بخشنامه‌های رییس قوه قضاییه می‌باشد. در سال‌های اخیر، برخی از این بخشنامه‌ها توانسته‌اند ظرفیت‌هایی را برای اعمال برنامه‌های ترمیمی فراهم آورند. یکی از این موارد،

بخشنامه ای است که رییس قوه قضاییه در راستای سیاست حبس زدایی و کاهش بار دادگستری ها، صادر کردند تا واحدهایی به نام «واحدهای صلح و سازش» در برخی از دادگستری ها تاسیس شوند. (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۸۳۳) وظیفه ی این واحدها، تراکم زدایی از کار مراجع قضایی قبل از ارجاع پرونده به شعبات دادگاه ها است؛ تا از این طریق سعی شود، میان طرفین جرم صلح و سازش برقرار گردد. هر چند صدور این بخشنامه ها، با توجه به آموزه های عدالت ترمیمی نبوده؛ اما نشان دهنده ی آن است که قوانین فعلی و توسل صرف به قواعد نظام کیفری سنتی نمی تواند در حل معضل جرم در جامعه کافی باشد. از این رو در عمل، ضرورت استفاده از قواعد عدالت ملایم که نام دیگر عدالت ترمیمی است، برای مجریان و متصدیان دستگاه قایی ثابت شده و صدور چنین بخشنامه هایی خود حاکی از این مطلب است. بعلاوه، پس از تصویب «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب» در ۲۸ مهرماه ۱۳۸۱ که به قانون احیای دادرسی مشهور گردید؛ و تصویب آیین نامه ی اصلاحی آن، توسط رییس قوه ی قضاییه در ۹ بهمن همان سال، یکی از مواد این آیین نامه که نسبت به آیین نامه ی قبلی، جنبه ی نوآوری دارد، به تاسیس «واحدهای ارشاد و معاضدت قضایی و صلح و سازش» اختصاص یافت.^۱ در واقع این آیین نامه در راستای بخشنامه ی سابق الذکر به تصویب رسیده است و این واحدها علاوه بر ایجاد صلح و سازش که به نوعی میانجی گری توسط مراجع قضایی است، وظیفه ی ارشاد و معاضدت قضایی مراجعان را نیز برعهده دارند. این واحدها می توانند با ارائه خدمات حقوقی به طرفین یک جرم، آنها را از فرایند کیفری مطلع سازند و با تشویق آنها به صلح و سازش، هم از تراکم کار دادگاه ها بکاهند و هم رابطه ی آسیب دیده ی میان طرفین را به حالت قبل از جرم بازگردانند؛ هدفی که فرآیند کیفری سنتی با ابزارهای بازدارنده و اصلاحی خود، نمی تواند به آن نائل گردد.

۲-۲ میانجی گری کیفری خارج از نظام عدالت کیفری سنتی

این نوع از میانجی گری هم می تواند قبل از ورود پرونده به سیستم نظام عدالت کیفری صورت پذیرد و اصولاً مانع از ورود پرونده به چرخه دادرسی رسمی شود و هم در زمان رسیدگی به پرونده در مرجع قضایی و هم زمان صدور حکم، با تفویض اختیار از سوی مرجع رسمی دادگستری و اینک جلوه های آن در حقوق کیفری شکلی ایران مورد بررسی قرار می دهیم.

قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در ۱۵ تیرماه ۱۳۷۳ با توجه به دیدگاه های رییس قوه قضاییه ی وقت، به تصویب رسید و مخالفت بسیاری از حقوقدانان و متخصصان حرفه های قضایی را به همراه داشت. یکی از دلایل مهم مخالفان این قانون، حذف دادرسی از تشکیلات دادگستری بود. با این حال این قانون یک نوآوری را به همراه داشت که می توان آن را از منظر عدالت ترمیمی مورد بررسی قرار داد. ماده ی ۶ این

۱- ماده ۴۲: در صورت لزوم هر حوزه قضایی واحدهای ارشاد و معاضدت قضایی و صلح و سازش زیر نظر رییس حوزه قضایی یا دادستان جهت ارشاد و راهنمایی مراجعین و انجام صلح و سازش با تعداد لازم قاضی کارشناس و کارمند تشکیل می شود.

قانون عنوان می‌دارد: «طرفین دعوا در صورت توافق می‌توانند برای احقاق حق و فصل خصومت، به قاضی تحکیم مراجعه نمایند.» این ماده ی قانونی از عبارت «فصل خصومت» استفاده کرده؛ همان عبارتی که در بند ۱ اصل ۱۵۶ قانون اساسی مورد استفاده قرار گرفته است. عبارتی که در خصوص مراد از آن و اینکه آیا فقط شامل دعاوی مدنی می‌شود یا اختلافات کیفری را نیز شامل می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد. لازم به ذکر است که در پیش‌نویس این ماده، یک تبصره وجود داشته است که در آن، شرایط، صلاحیت انتخاب و تایید قضات تحکیم را مطابق آیین‌نامه‌ای می‌دانست که توسط قوه‌ی قضاییه به تصویب می‌رسید؛ ولی این تبصره پس از ایراد شورای نگهبان حذف شد و تاکنون این نهاد در ابهام باقی‌مانده است. (محمدزاده اصل، ۱۳۷۹: ۱۳۲) در این باره اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه نظریه‌ای صادر نموده که مقرر می‌دارد: «در مورد مراجعه‌ی طرفین به قاضی تحکیم، موضوع ماده‌ی ۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقررات باب ۸ قانون آیین دادرسی مدنی مربوط به داوری حاکم است.» (شهری، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۸) با این حال به لحاظ حقوقی چون این نظریه جنبه‌ی ارشادی دارد و نه امری، می‌توان تفسیر خلاف آن را نیز مورد پذیرش قرار داد. در هر صورت از آنجا که قاضی تحکیم فردی است که توسط طرفین برای قضاوت میان آنها انتخاب می‌شود، نمی‌توان دقیقاً نقش میانجی‌گری را برای او متصور شد؛ خصوصاً آنکه در حقوق مدنی و دعاوی خصوصی حکم قاضی تحکیم به عنوان داور دقیقاً مانند حکم قاضی لازم‌الاجرا است. در زمان نگارش این سطور، لایحه‌ای تحت عنوان «لایحه شورای حل اختلاف و نهاد قاضی تحکیم» به مجلس شورای اسلامی جهت طی مراحل تصویب ارائه گردیده که متأسفانه بیشتر جنبه رسمی بودن قاضی تحکیم را مد نظر داشته و از توجه به سازوکارهای رسیدگی‌های غیررسمی، غافل مانده است. این لایحه، برای قضات تحکیم در ماده ۲۶ شرایطی را مقرر نموده که با شرایط مقرر در قانون برای قضات دادگستری تفاوتی ندارد. ضمن آنکه قاضی فوق‌الذکر می‌بایست ابلاغ قضایی از ناحیه رئیس قوه قضاییه داشته باشد که حالتی متناقض را برای این نهاد ترسیم نموده است. زیرا ابلاغ قضایی رئیس قوه قضاییه با اختیار طرفین دعوا در انتخاب شخص برای فصل خصومت میان خود، چندان تناسب ندارد و آن را بیشتر به ارگان‌های حکومتی و رسمی همانند ساخته است تا نهادهای مدنی و غیردولتی. ماده ۲۹ این قانون، صلاحیت این گونه قضات را رسیدگی به امور حقوقی و جرایم قابل گذشت به استثنای حدود و قصاص ذکر نموده که البته با شروطی که برای این قضات، از حیث داشتن مدرک دانشگاهی حقوق یا تحصیلات حوزوی، مقرر نموده؛ ایرادهای وارد به قانون خانه‌های انصاف و شوراهای داوری را مرتفع نموده است. در تبصره ماده ۳۱ نیز با عباراتی گنگ و نامفهوم، رعایت اصول دادرسی عادلانه و منصفانه از سوی قاضی تحکیم را لازم دانسته است. در هر حال به نظر می‌رسد که هدف تهیه‌کنندگان لایحه‌ی فوق، نه گنجاندن اصول عدالت ترمیمی و توجه به حقوق بزه‌دیده و مشارکت جامعه‌ی محلی و... که کاستن از بار پرونده‌های دستگاه قضایی بوده است. علاوه بر موارد فوق، قوانین دیگری نیز وجود دارند که از منظر عدالت ترمیمی قابل بررسی‌اند. در سال ۱۳۵۷ در راستای اجرای اصل ۱۰۰ قانون اساسی «به منظور پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی،

عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی، پرورشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم و نظارت بر امور روستا، بخش، شهر و شهرک^۱، قانونی به نام «قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران» به تصویب رسید. این قانون با مقرر کردن وظایف شوراهای اسلامی روستا، بخش، شهر و شهرک و انتخابات آنها، بدنبال توسعه مشارکت های سیاسی - اجتماعی شهروندان در اعمال حاکمیت بوده است. در مورد شوراهای روستا، علاوه بر وظایفی چون نظارت و پیگیری طرح های عمرانی و همکاری با مسولانی که در ارتباط با روستا فعالیت می کنند؛ وظیفه ی رفع اختلافات میان اهالی و حکمیت میان آنها را نیز برعهده ی این شورا قرار داده است. در واقع می توان گفت که قانون گذار با این کار بخشی از کار عدالت کیفری که عموماً در انحصار دولت دانسته می شود را، به نمایندگان جامعه ی محلی که در نمونه ی حاضر معتمدان محل هستند، واگذار می کند. هدف از اعطای چنین اختیاری به شورای روستا، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات است؛ چه این اختلافات جنبه ی مدنی داشته باد و چه جنبه ی کیفری. در واقع این شوراها با میانجی گری میان طرفین اختلاف، باعث می شوند تا پرونده ها به مراجع رسمی قضایی ارجاع داده نشوند و با استفاده از ظرفیت های محلی با ایجاد صلح و سازش میان طرفین، اختلافی که در نظم جامعه ی محلی پدید آمده است، برطرف گردد. در عمل، دیده شده است که این شوراها، مانند یک مرجع تظلم جویی عمل کرده و مردم اختلاف کیفری خود را حتی در جرایم شدید به این شوراها ارجاع داده اند و نمایندگان مردم نیز با استفاده از روش های کدخدا منشانه میان طرفین میانجی گری کرده و در نهایت آنها را به صلح و سازش رسانده اند. ماده ی ۷۰ قانون مذکور نیز در مقام بیان وظایف شورای اسلامی بخش، در بند «ح» خود یکی از وظایف این شورا را «حکمیت در اختلافات میان دو یا چند روستا با شوراهای اسلامی روستایی واقع در بخش با یکدیگر» عنوان کرده است.^۲ در این بند، اگرچه اختلافات میان دو یا چند روستا در ابتدای امر اختلافات غیر کیفری را به ذهن متبادر می کند، ولی می توان با قرائتی ترمیمی از این بند و مخصوصاً با توجه به ماده ی ۶۸ همین قانون، این اختلافات را در امور کیفری نیز متصور شد. نکته ی قابل توجه آن است که قانون مذکور، هنگام احصای وظایف قانونی شوراهای اسلامی شهر، به رفع اختلاف و حکمیت اشاره ای نکرده است و شاید این امر ناشی از این باشد که اختلافات موجود در شهر به لحاظ تعداد جمعیت و ویژگی های فرهنگی موجود در آن و نبودن یکپارچگی کافی در میان مردم، در این شوراها قابل حل و فصل نباشد. ضمن آنکه شوراهای اسلامی شهرها با وظایف متعددی سروکار داشته و اشتغال آنها به رتق و فتق امور شهری، مانع از پرداختن به مسایل دیگر می شود؛ و از این رو بوده است که قانونگذار ما این وظیفه را به شوراهای اسلامی شهر، محول نکرده است.

۱- «ماده ی ۶۸: وظایف و اختیارات شورای اسلامی روستا عبارت است از: ...

ح: تلاش برای رفع اختلافات افراد و محلات و حکمیت میان آنها.»

۲- «ماده ی ۷۰: وظایف و اختیارات شورای اسلامی بخش به شرح زیر است:

ح: حکمیت در اختلافات میان دو یا چند روستا با شوراهای اسلامی روستایی واقع در بخش با یکدیگر در مواردی که قابل پیگیری قضایی نیست.»

البته می‌توان گفت که در شهرهای کوچک که به لحاظ فرهنگی به روستاها نزدیک هستند و اعضای شورا با فراغت بال بیشتری مواجه اند، این امر قابل اعمال باشد. التفات به این نکته شایان اهمیت است که فقدان معیارها و مقررات خاص درباره‌ی نوع اعمال میانجی‌گری و کمبود سواد حقوقی در میان اعضای شوراها، می‌تواند خطر بزرگی برای طرفین درگیر در یک جرم باشد. زیرا ممکن است که اصل اختیاری بودن شرکت در فرایند ترمیمی رعایت نشود و یکی از طرفین مجبور به شرکت در این فرایند شود و نتیجه‌ی حاصل از این فرایند مورد رضایت او نباشد. از این رو لازم است که قانونگذار با در نظر گرفتن یک آیین‌نامه و علاوه بر آن، برگزاری دوره‌های آموزش میانجی‌گری به اعضای شوراها، این خطر را از بین ببرند. با تمام تفصیل مذکور، میانجی‌گری میان طرفین درگیر، به تخصص‌ها و مهارت‌های ویژه‌ای نیاز داشته و توفیق در این رابطه، زمینه‌های مساعد و مختلفی را می‌طلبد و اعضای شوراها، بخش و روستا، به طور عموم فاقد این تخصص‌ها و ویژگی‌ها هستند. از سوی دیگر، این مهم تنها یکی از وظایف و نقش‌های شوراها، اسلامی فوق بوده و مسلماً آنان نمی‌توانستند به طور اثربخشی در این زمینه عمل کنند. این بود که پس از گذشت زمان و محسوس شدن ضرورت استفاده از این نهادها در ماده‌ی ۱۸۹ «قانون برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» مصوب ۱۷ فروردین ۱۳۷۹، نهاده‌ی به نام شورای حل اختلاف، پیش‌بینی شد و تصویب آیین‌نامه‌ی این ماده‌ی قانونی، به هیأت وزیران و تأیید آن، به رییس قوه‌ی قضاییه واگذار گردید. نکته‌ی مهم این قانون در آن است که مشارکت مردم و سهم شدن آنها در امور قضایی و رفع اختلافات محلی را مورد تأکید قرار می‌دهد و به آن تصریح می‌کند. ایرادی که بر این نحوه‌ی قانونگذاری وارد شده آن است که مراجع صلاحیتدار برای وضع آیین‌نامه‌ی اجرایی قوانین در قانون اساسی مشخص شده است و موکول کردن اعتبار مصوبات قوه‌ی مجریه به اخذ تأییدیه قبلی قوه‌ی قضاییه با اصل استقلال قوا، مندرج در اصل ۵۷ قانون اساسی، مغایر است. (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۴۲-۲۴۴) برابر آیین‌نامه به تصویب رسیده برای ماده فوق‌الذکر، اعضای شورا سه نفر هستند، که یک نفر از آنها به انتخاب قوه‌ی قضاییه و رییس شورای حل اختلاف است. عضو دیگر نیز رئیس شورای شهر یا بخش یا روستای مربوطه است و نفر سوم، فردی از معتمدان محل است که توسط هیأتی مرکب از رییس حوزه قضایی، فرماندار، فرمانده‌ی نیروی انتظامی و امام جمعه و در صورت نبودن امام جمعه، توسط روحانی برجسته‌ی محل انتخاب می‌شود. مشاهده می‌شود که برخلاف خانه‌های انصاف و شوراهای داوری که تمامی اعضای آن، معتمدان محل بودند و توسط خود مردم انتخاب می‌شدند، اعضای شوراهای حل اختلاف، افرادی انتصابی از سوی دولت هستند و جایگاه مردمی آنها نسبت به دو نهاد سابق ضعیف‌تر است. از این رو با

۱- «ماده‌ی ۱۸۹: به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی و در راستای توسعه مشارکتهای مردمی، رفع اختلافات محلی و نیز حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارد و یا ماهیت قضایی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است به شوراهای حل اختلاف واگذار می‌گردد. حدود وظایف و اختیارات این شوراها، ترکیب و نحوه اعضای آن براساس آیین‌نامه‌ای خواهد بود که به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیئت وزیران و به تأیید رئیس قوه قضائیه می‌رسد.

تصویب این آیین نامه، نمی توان گفت که اهداف قانون گذار در توسعه ی مشارکت مردمی در حل اختلافات تأمین شده است. حدود صلاحیت شوراها در این آیین نامه، در ماده ی ۷ آن مقرر شده است.^۱ که یکی از آنها مذاکره برای ایجاد صلح و سازش میان طرفین در کلیه ی امور مدنی و همچنین جرایم مشمول بند ۳ ماده ی ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب است. وظیفه ی دیگر شورا در امور کیفری، عبارت از مراقبت در حفظ آثار جرم و جلوگیری از فرار متهم و اعلام فوری به مراجع قضایی است که با وظایف ضابطین قضایی تطابق دارد. علاوه بر این ماده که یکی از وظایف شورا را سعی در سازش عنوان کرده است، ماده ی ۱۴ نیز که به عنوان آن «سعی در سازش» است؛ شورا را مکلف کرده است تا در تمامی اختلافات مرجوعه، سعی کند موضوع را به صلح و سازش خاتمه دهد.^۲ نکته ی قابل توجه در این ماده آن است که برای توافقی هایی که در نتیجه فرایند صلح و سازش شورا حاصل می شود، نوعی تضمین اجرا مقرر شده است تا این توافق ها بلااثر باقی نمانند. آنچه خوشبختانه در اصل آیین نامه مذکور ایرادهای اساسی ای که بر خانه های انصاف و شوراها ی داوری وارد بود (صلاحیت رسیدگی قضایی این شوراها) وجود نداشت، ولی متأسفانه در اصلاحیه ی این آیین نامه دو بند به ماده ی ۷ اضافه شد^۳ که مطابق آن رسیدگی برخی از جرایم در صلاحیت این شورا قرار گرفت و نقطه ی ضعفی که در خانه های انصاف و شوراها ی داوری وجود داشت، در این آیین نامه راه یافت. علاوه بر ایرادات اساسی وارد بر این دو بند و خلاف قانون اساسی بودن آنها،^۴ با مراجعه به صورت جلسه ی مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی (جلسه ی ۳۳۸- ۱۳۷۸/۹/۷) معلوم می شود که هنگام تصویب ماده ی ۱۸۹ قانون برنامه ی سوم توسعه ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در مجلس وظیفه ی این شوراها «حل و فصل اختلافات» و «صلح و سازش» بین افراد عنوان می شده و سخنی از رسیدی به جرایم در میان نبوده

۱- حدود صلاحیت: شورا در موارد ذیل صالح به رسیدگی می باشد:

مذاکره به منظور ایجاد سازش بین طرفین در کلیه امور مدنی و همچنین امور جزایی که رسیدگی به آن منوط به شکایت شاکی خصوصی بوده و با گذشت وی تعقیب موقوف می گردد.

حل و فصل دعاوی و شکایات مطروحه با رعایت مراتب ذیل: ...

ب: امور کیفری

مراقبت در حفظ آثار جرم و جلوگیری از فرار متهم در جرایم مشهود از طریق اعلام فوری به نزدیکترین مرجع قضایی یا مأموران انتظامی.

۲- «ماده ی ۱۴: سعی در سازش

شورا مکلف است در کلیه اختلافات مرجوعه سعی و تلاش نماید تا موضوع به صورت سازش خاتمه یابد، در صورت حصول سازش، موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده در صورت مجلس نوشته و این صورت مجلس به امضای اعضای شورا و طرفین می رسد، مفاد سازشنامه که به ترتیب فوق تنظیم می شود نسبت به طرفین و وراث و قائم مقام قانونی آنان نافذ و معتبر است و در صورت لزوم مانند احکام دادگاههای دادگستری به موقع اجرا گذاشته می شود.

۳- «رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها حداکثر تا پنج میلیون (۵۰۰۰۰۰۰) ریال جزای نقدی است و یا جمع مجازات قانونی حبس و جزای نقدی پس از تبدیل حبس به جزای نقدی تا پنج میلیون (۵۰۰۰۰۰۰) ریال می گردد.

۴- این دو بند با اصول ۴۶، ۶۱ و ۱۵۹ قانون اساسی مغایرت دارد و مطابق اصل ۱۷۰ همین قانون هر کسی می تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند.

است. (همان، ۲۴۴) با توجه به اینکه شورا صلاحیت صدور مجازات‌هایی چون جزای نقدی تا پنج میلیون ریال را دارد و از طرفی با توجه به اینکه طبق بند ۱ ماده ۱۰ آیین‌نامه^۱، در یک حکم کلی، رسیدگی در شوراها را تابع تشریفات آیین دادرسی ندانسته است و علاوه بر آن، تشخیص اینکه رأی قابل تجدیدنظر باشد یا نه در صلاحیت خود شورا است؛ حقوق طرفین به شدت در معرض تضییع قرار دارد. در واقع می‌توان گفت که اصول دادرسی عادلانه در این شوراها رعایت نمی‌شود. زیرا نه حق دفاعی متهم که عبارت از حق استفاده از وکیل است، به صراحت مقرر شده؛ نه حق پژوهش خواهی محکوم علیه رعایت گردیده؛ و نه حق رسیدگی در حضور قاضی متخصص برای افراد وجود دارد. یکی دیگر از ایراداتی که نسبت به آیین‌نامه وارد می‌باشد آن است که در زمانی که شورا به عملکرد اصل خود یعنی تلاش برای برقراری صلح و سازش عمل می‌کند، ممکن است حقوق بزه‌دیده مورد لطمه واقع گردد. توضیح آنکه چنانچه بیشتر نیز گفته شد، یکی از اصول اساسی عدالت ترمیمی و فرایند آن، اختیاری بودن مشارکت طرفین است و هرگاه طرفین بخواهند که از ادامه‌ی فرایند صرف‌نظر کنند؛ این فرصا باید برای آنها فراهم شود. حال آنکه در این آیین‌نامه این مطلب به هیچ وجه مدنظر نبوده است. از نکات مثبت این آیین‌نامه نیز آن است که هنگام احصای شرایط عضویت در شورا، سواد و آشنایی نسبی با موازین فقهی و مقررات کنونی را ذکر کرده است و فارغ التحصیلان رشته‌های حقوق را در اولویت قرار داده است. دیگر آنکه این آیین‌نامه در بند ۵ ماده‌ی ۱ به آموزش اعضای شورا توسط قوه‌ی قضاییه اشاره کرده است و از آنجایی که اعضای شورا، ممکن است فاقد سواد حقوقی کافی و مهمتر از آن اطلاعات راجع به میانجی‌گری باشند، این آموزش می‌تواند تا حدودی جبران‌کننده‌ی ایراداتی باشد که در بالا ذکر شد. در قانون آیین دادرسی کیفری در بحث عدالت ترمیمی و ایجاد صلح و سازش خارج از نهاد دادرسی می‌توان به ماده ۸۴ به انجام میانجی‌گری در مؤسسات عام‌المنفعه موضوع بند (ج) ماده (۸۱) این قانون و ترتیب میانجی‌گری و شخص یا اشخاصی که برای میانجی‌گری انتخاب می‌شوند، موضوع ماده (۸۲) این قانون به موجب آیین‌نامه‌ای است که ظرف سه ماه از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون توسط وزیر دادگستری تهیه می‌شود و پس از تأیید رئیس قوه قضاییه به تصویب هیأت‌وزیران می‌رسد. در همین راستا می‌توان اذعان داشت که مؤسسات عام‌المنفعه می‌تواند به عنوان نهادی خارج از دادرسی و تحت نظر آن به میانجی‌گری کیفری بپردازد. نکته‌ی دیگر آن است که در این نوع میانجی‌گری نظارت قضایی کاملاً وجود دارد و میانجی‌گر باید نتیجه‌ی اقدام خود چه سازش و چه عدم آن را به اطلاع مرجع قضایی برساند و این مرجع هم با توجه به نتیجه‌ی حاصله، یا تعقیب را موقوف می‌کند و یا به ادامه‌ی دادرسی یا تعقیب می‌پردازد. این امر خود می‌تواند تضمین خوبی برای توافقات حاصل از میانجی‌گری باشد و بزه‌دیده، مطمئن باشد که توافقی که بزه‌کار در جریان فرایند ترمیمی به او تعهد کرده است را اجرا خواهد کرد.

۱- ماده‌ی ۱۰: رسیدگی در شورا تابع تشریفات آیین دادرسی نبوده و شورا به طریق مقتضی طرفین را دعوت نموده و اظهارات و مدافعات آنان را استماع و خلاصه‌ای از آن را صورت مجلس و به امضای طرفین رساند.»

نتیجه گیری:

ما در جامعه ای زندگی می کنیم که باید کمترین هزینه و بیشترین فایده را از نظم حقوقی داشته باشیم. عدالت ترمیمی که چند سالی است وارد ادبیات حقوقی نوین شده است، به دنبال جبران ضرر و زیان وارده به بزه دیده و اصلاح و درمان بزه کار است. بزه کار را نباید فقط با سیاست قضایی کیفری نگاه کنیم و طوری نباشد که در انتهای کیفر، بزه کار از جامعه فاصله بگیرد و به کیفر جدید روی بیاورد. در عدالت ترمیمی سه ضلع بزه دیده، بزه کار و جامعه محلی برای رسیدن به صلح و سازش اقدام می کنند درحقوق ایران نیز وضعیت بر همین منوال است و زمانی که هنوز عدالت کیفری رسمی شکل نگرفته بود، مردم دعاوی خود را بین خودشان حل و فصل می کردند. البته جای هیچ شک و تردیدی نیست که مرجع تظلم خواهی نظام دادگستری است اما در وضعیتی که مردمان نگاه انتقام گیرانه ندارند می توان از ظرفیت عدالت ترمیمی استفاده کرد. در آئین دادرسی کیفری شکلی جدید نیز همین نگاه پذیرفته شده است. در قانون جدید آیین دادرسی کیفری در ماده ۸۲ در خصوص جرایم تعزیری قابل گذشت و جرایم غیرقابل گذشت درجه ۶ تا ۸ پذیرفته شده است. مشروط بر اینکه مجازات آنها قابل تعلیق باشد. این امر موجب می شود متهمان و کسانی که برای اولین بار مرتکب جرم می شوند از برجسب مجرمانه رهایی یابند و در دادسرا در صورت فقدان شاکی خصوصی و یا گذشت او با هم توافق کنند و دیگر مسئله به دادگاه کشیده نشود و زمینه برای برگشت او به جامعه فراهم شود و همچنین باعث کاهش پرونده های کیفری می شود و در مورد بزه دیده باعث می شود سریعتر به خواسته خود برسد و خساراتش جبران گردد.

پیشنهادهات

پیشنهاد می گردد در دستگاه های اجرایی از ظرفیت عدالت ترمیمی جهت حل و فصل انواع شکایات، دعاوی و... استفاده گردد. بهتر است که این امر در حدود مشخص و مورد تایید قانون گذار به صورت کاملاً شفاف در مقررات آیین دادرسی کیفری گنجانده شود.

فهرست منابع و مآخذ

- بریث ویت، جان، عدالت ترمیمی، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۳، ۱۳۸۵.
- خالقی، علی، شوراهاى حل اختلاف: گامى بلند ولى متزلزل، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۷، ۱۳۸۲.
- شهرى، غلامرضا و ستوده جهرمى، سروش، نظریه‌های اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه در زمینه مسائل کیفری، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- شیرى، عباس، پارادایم‌های عدالت کیفری: عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسى، شماره ۷۴، زمستان، ۱۳۸۵.
- عباسى، حسین، افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجى‌گرى کیفرى، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشور، ۱۳۸۲.
- غلامى، حسین، در؛ علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشورى)، چاپ سوم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
- غلامى، حسین، عدالت ترمیمی، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
- محمدزاده اصل، حیدر، داوری در حقوق ایران، تهران: ققنوس، ۱۳۷۹.
- معاونت آموزش و تحقیقات قوه‌ی قضائیه، مجموعه‌ی بخشنامه‌های قوه قضائیه، تهران، ۱۳۸۲.
- نجفى ابرندآبادى، على حسین، جزوه مختصر جرم‌شناسى (خلاصه مباحث جرم‌شناسى)، گردآوری شده توسط مجتبى جعفرى، ۱۳۸۷.

___ Sylvester, Douglas J. (1996), Myth in Restorative Justice History, Utah Law Review, pp. 471- 499

___ Weitekamp, E, (1991), the history of restorative justice, criminal justice press.